معمای پلیسی شماره ۱۱۴

سیاه دل

مهدی ابراهیمی

پسر جوانی به خاطر شکست در عشق دست به کار احمقانه ای زده و با پرتاب کردن خود از بلندی، خودکشی کرده بود.

بازپرس شمس به ساعت اتاقش نگاه کرد، ۱۱ ظهر بود بایستی به تهرانپارس می رفت. مسیر اتوبانی بود و زودتر از آنچه که تصور می کرد به محل حادثه رسید، وقتی داخل کوچه ای عریض پیچید جمعیت زیادی را دید که در اطراف خانه ای در میانه های کوچه و سمت چپ آن جمع شده بودند و عده زیادی زن و مرد در پشت بام ها از پنجره ها به آن خانه چشم دوخته اند و همه حرکات را زیر نظر دارند.

در ۲۰ متری تجمع در گوشه ای از کوچه، خودرویش را پارک کرد و از آن پیاده شد، صدای شیون های زنانه فضای کوچه را پر کرده بود، قدم زنان خود را به جمعیت رساند و با کنار زدن آنان بعد از طی مسافتی ۱۰ متری بین جمعیت خود را پشت نوار زردرنگ بررسی صحنه جرم دید، مشخص بود مأموران تشخیص هویت زودتر از او به محل حادثه رسیده اند، از زیر نوار زردرنگ عبور کرد و در برابر خانه شماره ۳۰ ایستاد.

یک در بزرای ورود خودرو طوسی رنگ با دیوارهایی که نمای مرمر داشتند در برابرش قرار داشت، در امتداد دیوار خانه سه طبقه ای دیده می شد که با نمای مرمر، زیبایی خاصی پیدا کرده بود و کاملاً باز بود.

بازپرس وارد حیاط شد، دقیقاً در وسط حیاط که کف موزاییکی داشت جسد پسر جوانی که سرش به سمت در خروجی حیاط و پاهایش به سمت ساختمان اصلی بود دیده می شد.

بالای سر جنازه رفت، پسر جوان طاقباز افتاده بود و دستانش با زاویه حدود ۴۵ درجه ای به دو طرف باز بود و پاهایش حالت عدد هشت داشتند، او کفش کتانی، شلوار لی و پیراهن سفیدرنگ به تن داشت و ساعت مچی نقره ای رنگی در دست چپش دیده می شد.

وقتی بازپرس شمس زیر پای جسد ایستاد و به آن نگاه کرد دید اگر رده خونی که در ناحیه گردن آن به صورت عدد هفت از زیر گوش تا خرخره و سپس به پشت گردن وجود نداشت و خون روی موزاییک نادیده گرفته می شد انگار این پسر آراسته خوابیده است.

به اندازه ای جسد تمیز بود که اصلاً تصور نمی شد او مرده باشد و بیشتر به خواب شباهت داشت. دکتر پیریان که همزمان با بازپرس شمس به صحنه حادثه رسیده بود به معاینه جسد پرداخت. او همه جای جنازه را به صورت میلیمتری بررسی کرد و در حالی که تعجب کرده بود به معاینه جراحت سر آن پرداخت.

شکستگی دقیقاً پشت سر بود و تنها یک قسمت از جمجمه بر اثر اصابت بر موزاییک شکسته و له شده بود و آن حساس ترین قسمت مخچه بود که مرگ آنی را در پی داشت.

وقتی دکتر روی پاهایش ایستاد و رو به بازپرس کرد، گفت: پسر جوان بدشانس بود، احساس می کنم، او نقش خودکشی را بازی می کرد و در واقع نمی خواست بمیرد چون خود را از ارتفاع کمی به سمت پایین پرتاب کرده است اما از بد روزگار بدترین نقطه از جمجمه اش با موزاییک اصابت کرده است و کار برای او سخت شده چرا که مرگ آنی فرصت پشیمانی و تلاش برای نجات را از او گرفته است.

نظریه جالبی بود و مقداری منطبق با واقعیت نبینند، حالا دُم درآورده و می گوید میثم را دوست ندارد، اصلاً مهم نبود، برادرم خیلی از او سرتر بود.

*** انگار برادرت اینطور فکر نمی کرد؟**

مرگ بردیا برای عشق پاک بود همین! می خواهم مقصران در مرگ برادرم مجازات شوند.

طبیعی بود که خواهر بردیا اینطور غیرمنطقی درخواست هایی را بیان کند، فضای مشوشی بود. بازپرس از سرهنگ شنید که خانواده پرستو او را همراه خود برده اند و به آنان پیشنهاد داده شده است محله را ترک کنند و چون مستأجر هستند مشکلی نیست اما دوست بردیا که با چشمان خود دیده او چه می کند به خاطر شوک عصبی به بیمارستان منتقل شده است.

وقتی محل حادثه را ترک کرد قرار شد که پرونده به همراه بردیا که امید نام داشت و پرستو به اتاق کارش برده شود، ساعت ۱۲ ظهر فردای آن روز، این دختر و پسر روبروی بازپرس روی صندلی نشسته بودند.

ابتدا پرستو در اتاق ماند، خیلی ترسیده بود و ناخن های خود را با دندان می جوید، بازپرس از او خواست به رفتارش مسلط باشد و با دقت به سؤالاتش جواب دهد:

*** از کی بردیا را می شناختی؟**

او را از سه سال پیش وقتی خانه ای روبروی خانه شان اجاره کردیم می شناسم اما از دو سال پیش که به خاطر قبولی اش در دانشگاه پی بردم دانشجوست به نگاه های محبت آمیزش جواب مثبت دادم و فکر نمی کردم روزی به اینجا برسد.

*** رابطه تان چطور بود؟**

خیلی صمیمی بود، با هم بیرون می رفتیم، جوان مهربانی بود و قابل ستایش، او را دوست داشتم، اما...

*** دوست داشتی؟ الآن چی؟!**

مقداری دل سیاه بود، به اندازه ای من را لای گیره گذاشت که احساس کردم اگر با او ازدواج کنم، مانند کبوتری در قفس می افتم، بارها خواستم به او بگویم راه ما جدا از هم است، اما نپذیرفت و اصرار داشت من خرافاتی و خاله زنک هستم تا اینکه تصمیم قطعی ام را گرفتم و به او گفتم تا زمانی که اخلاقش را درست نکند، هیچ رابطه عاطفی ای با او برقرار نمی کنم.

*** کی این تصمیم را به او گفتی؟**

دو روز پیش، پذیرفت اخلاقش را خوب کند، اما همان روز با رفتارهای سوء ظنانه اش باعث شد به او بگویم توبه گرگ مرگه! می دانم که او تحریک شد. ای کاش از مرگ چیزی نمی گفتم، به خاطر حرف من رفت خودکشی کرد.

*** به تو گفت که می خواهد چنین کاری کند؟**

فقط گفت پشت پنجره بایست و خانه ام را نگاه کن، باورم نمی شد، او رفت داخل خانه، دقایقی بعد در پشت بام بود، انگار پشیمان شد و به داخل ساختمان برگشت، بعد روی تراس طبقه دوم رفت و از دور خداحافظی کرد و بعد از رده ها آویزان شد و دستانش را رها کرد. خیلی آرام تر از تصورم روی زمین افتاد و دراز کشید، من تصور کردم فیلم بازی می کند، به خاطر همین پرده ها را بستم تا اینکه فریادهای پسر همسایه یعنی «امید» که دوست صمیمی «بردیا» بود را شنیدم. باز تصور کردم فیلم بازی می کنند، از پنجره بیرون را نگاه کردم، دیدم همه جلوی خانه «بردیا» جمع شده اند. واقعاً متأسفم.

وقتی پرستو به گریه افتاد، بازپرس از اینکه چرا که هیچ شکستگی ای روی اندام دیگر بدنش دیده نمی شد، با شنیدن جملات دکتر به سمت ساختمان سه طبقه برگشت، در ورودی به تراس طبقه دوم باز بود و فاصله آن با کف حیاط حدود ۶ متری می شد.

دستور انتقال جسد داده شد و بازپرس از در ورودی ساختمان داخل رفت و از پله ها خودش را به طبقه دوم رساند. در نیمه باز بود داخل شد و یک راست به سمت پنجره مشرف به تراس رفت.

وقتی پا در تراس گذاشت و از بالا به حیاط که هنوز جسد در آنجا بود و مأموران پزشکی قانونی می خواستند آن را داخل کاور سورمه ای رنگ جاسازی کنند نگاه کرد با توجه به نحوه افتادن پسر جوان او بایستی پشت به حیاط می ایستاد و خود را پرت می کرد.

فرضیه ای منطقی به ذهن بازپرس شمس خطور کرد، این جوان احتمالاً از نرده های حفاظ تراس خود را آویزان کرده بود و همین کارش فاصله او با حیاط را کم می کرد به گونه ای که با پرتاب کردن خود از پشت ابتدا با پاهایش روی موزائیک ها افتاده و سپس به پشت روی زمین افتاده است که از روی بدشانسی مخچه اش با زمین برخورد کرده است.

دیگر کاری در آنجا نداشت وقتی از طبقه دوم خارج شد به جای پایین رفتن از پله ها به سمت پشت بام رفت و با پشت سر گذاشتن طبقه سوم و رسیدن به در خرپشته دید که آن هیچ قفلی ندارد و پسر جوان می توانست برای سقوط با مرگی مطمئن خود را به پشت بام برساند.

اما او این کار را نکرده بود و با وجود داشتن کتانی به پاهایش از مسیر تراس طبقه دوم چنین کاری را کرده بود، علت این خودکشی هنوز معلوم نبود و بایستی مشخص می شد، سرهنگ نادری که در محل حادثه حاضر بود او از مدت ها پیش بازپرس شمس را می شناخت به او گفت که پسر جوان «بردیا» نام دارد ۲۱ ساله و دانشجو است، دختری به نام «پرستو» را که تقریباً همسایه روبرویی آنان است دوست داشت اما وقتی شنیده است این دختر خیال ازدواج با او را ندارد دست به چنین کار احمقانه ای زده است که یکی از دوستان صمیمی و پرستو نیز شاهد خودکشی او بوده اند.

بازپرس شمس وقتی به این دو شاهد برخورد ابتدا سراغ یکی از اعضای خانواده «بردیا» رفت و با شنیدن اینکه خواهر این جوان در کوچه است خواست برای دقایقی تحقیق کوتاهی از او داشته باشد.

دختر چادر مشکی به سری داشت و با دو دست به صورتش می کوبید، بازپرس به او دلداری داد و گفت که نیاز است در فضایی آرام بازجویی کند تا ماجرای پشت پرده ای باقی نماند، خواهر بردیا سر تکان داد و آرام شد.

*** برادرت افسرده بود؟**

اصلاً، شادترین پسری بود که در فامیل داشتیم.

*** این اواخر حرفی از خودکشی و مرگ نمی گفت؟**

اصلاً او احساسی شده است، حتماً تصمیمش آنی بود.

*** پرستو را می شناسی؟**

گیس بریده باعث شد تا بردیا هوایی شود، اگر می خواست آخرش را اینطوری تمام کند همان ابتدا پاپیش نمی گذاشت.

*** همدیگر را دوست داشتند؟**

از دو سال پیش روزی نمی شد که همدیگر را

*** برنده معمای پلیسی شماره ۱۱۱**

آقای غلامحسین پوردانشی از تبریز به قید قرعه برنده این سری از معمای پلیسی شناخته شده است که می تواند برای دریافت جایزه اش با گروه حوادث روزنامه ایران تماس بگیرد.

*** این دوستان با پاسخهای صحیح در قرعه کشی شرکت داده شدند:**

اکبر صادقی، مولود رسولیان نصمحیانی، زیبا اکبری، زهره پالیزبان، منیژه کوزه گر، احترام حاجی خان فرد، حمیدرضا نعمتی، رامین شیخ، مهدی آرمان، معصومه حسین پور، میلاد نظر کرمانشاهی، عبدالله نظر کرمانشاهی، مصطفی نظر کرمانشاهی، همارشیدی نژاد، حسن شمس جعفر گوارگانی پور، علیرضا رحیمی، پروانه بیگی، واهیک قره پگیانس، غلامرضا فلاحی، امیرعلی محسنی، حمید پهلوی خواه، مسعود محمدی، ناهید شجاعی باغبنی و تینا باقری.

*** این دوستان پاسخهای غلط یا نزدیک ارائه کرده بودند:**

مهدیه حاجی حیدری، مریم حاجی حیدری، امیرعباس صادقی، سعید رحمان نیا، فرهاد برزگر، مهنوش رستمی عصرآبادی، آروین صناعی، ساره افشاریان، مهشید فخرایی لاهیجی، آماج رحیمی میدانی، ارد شیر رحیمی میدانی، مایکل آگوین، آرین رحیمی میدانی، غزاله غفوری، الهه بلوری مقدم، محمدعلی شکوری پور، علیرضا جلالی، مریم بیگی زاد، اصغر کرمی، فریبرز صداقت بین، آتوسا صداقت بین، آرمین صداقت بین، مینا آبروشن، مژگان آبروشن، مسعود صامت، مبینا صامت، سید ابوالفضل مقدس زاده، اکرم مهربان، حمید نوابی، کبری صادقی، مهران مهدوی کیا، شهرام صادقیان، محمد اسماعیل صادقیان، فاطمه خیاززاده، ولی هرمزی اهری، مصطفی رزاقی، حمیدرضا ابراهیمی، مهناز جهانگیری، کمیاب خالدی، زهرا پورعاشوری کسمایی، مریم السادات حائری، سید حمید حائری، خاور شریفی، داود عباسیان، رستم ربیعی، ابوالفضل ربیعی، فرید ربیعی، فاطمه ربیعی، منیژه ربیعی، پروین حیدری رودکی، بتول قزوینی، مریم عزیزی، مهردخت بهپور، گلنوش گلشن، امید مسعود یعقوبی بیدگلی، سید علی نبی طبا و مهدی یعقوبی.

*** پاسخ معمای پلیسی شماره ۱۱۱، کینه قرمز!**

دلیل اول: پزشکی قانونی اعلام کرده بود که در معده «محمد بیگ» جز مقداری سوپ جو، هیچ ماده شیمیایی دیگری و نوشیدنی و در کل چیز دیگری به دست نیامده است. در حالی که صحنه جنایت نشان می داد «محمد بیگ» جوجه کباب نیز خورده و نوشابه نیز نوشیده است که نمی توانست با تحقیقات مطابقت داشته باشد.

دلیل دوم: قتل با شمشیری رخ داده بود که از طبقه دوم و از کنار جفتش برداشته شده بود. همانطور که اشاره شد، «محمد بیگ» اجازه نمی داد کسی، خصوصاً فروشندگان اشیای عتیقه به محلهای دیگر خانه اش بروند و به کلکسیون اشیای عتیقه اش نزدیک شوند، پس اینکه قاتل وقتی مقتول پشت میز ناهارخوری بود، پنهانی به طبقه دوم رفته و شمشیر را برداشته باشد، بعید به نظر می رسد. فقط «سالار» می توانست در روز جمعه چنین کاری بکند و جز او قاتل دیگری نبود.

مشاهدات او با فرضیات منطبق است، راضی به نظر رسید و خواست او جای خود را به «امید» بدهد.

پسر سیاهپوش شب قبل را در بیمارستان زیر سرم بود و حالا دست و پایش می لرزید.

*** تو چی دیدی؟**

بایستی این دختر را - پرستو - تیرباران کرد، او باعث مرگ دوستم است، خیلی نامرد است.

*** سؤالم را جواب بده.**

«بردیا» دیوانه شده بود. من به طور اتفاقی در پشت بام بودم و دیدم او آشفته روی تراس است. نگاهش به سمت خانه «پرستو» بود که در امتداد خانه ما است. تصور کردم به او علامت می دهد. از این کارها زیاد می کرد، بعد دیدم از رده ها آویزان شد. باز تصور کردم می خواهد نزد «پرستو» خودنمایی کند، اما او نیازی نداشت و یک جوان دانشگاهی بود. وقتی سقوط کرد، دیدم روی زمین افتاد و دیگر حرکتی نکرد. هیچ کس نیز در ساختمان نبود. ساختمان طبقه اول و سوم که شهرستانی هستند، به سفر رفته بودند، هرچه زنگ زدم، کسی در را باز نکرد. خودم را به بالای دیوار رساندم، هنوز داخل حیاط نرفته بودم که خون را در اطراف سرش روی موزائیکها دیدم. ترسیدم، به کوچه برگشتم و سریع به پلیس زنگ زدم، وقتی آنها آمدند، هیچ کس نمی دانست داخل خانه چه گذشته. مأموران از بالای دیوار به داخل پریدند. من نیز همراه آنها داخل رفتم، هرچه اصرار کردم «بردیا» را به بیمارستان ببرند، گفتند تا زمان حضور بازپرس حتی حق دست زدن به جسد را ندارند، بعد از آن بود که داد و بیداد کردم و مأموران نگذاشتند کسی وارد حیاط شود.

*** چرا همان دفعه نخست داد و بیداد نکردی؟**

تصور می کردم زنده است و ممکن است نخواهد آبروریزی کند، پدر و مادر باشخصیتی دارد و نمی خواستم بعدها از دستم دلگیر شوند. «بردیا» پسر مثبتی بود.

بازپرس شمس دیگر کاری با این دختر و پسر نداشت. آنها از دادسرا خارج شدند تا اینکه دو ماه بعد پوشه سبزرنگ برای نوشته شدن گزارش نهایی ورق خورد و این بار بازپرس به سرنخی رسید که نشان می داد «پرستو» و «امید» دروغ پردازی کرده اند.

جز این دختر و پسر هیچ کس شاهد مرگ «بردیا» نبود و آنان ماجرای خودکشی را به یک شکل تعریف کرده بودند و حتماً هر دو در قتل این بددل عاشق دست داشتند.

وقتی آنان از زبان بازپرس شمس تنها دلیل مبنی بر اینکه «بردیا» به قتل رسیده است را شنیدند، راز پنهان خود را فاش کردند.

«پرستو» و «امید» دو ماهی می شد که به یکدیگر دل بسته بودند و «بردیا» روز حادثه آنان را در پارکی دیده بود، وقتی قبل از قتل به سراغ پرستو رفته و او را تهدید کرده بود بعد از «امید» خواسته به خانه آنها بروند. قبل از رفتن «امید» به خانه مقتول، پرستو ماجرا را تلفنی به او اطلاع داده بود. در حیاط خانه «بردیا» و «امید» درگیر شده بودند و «پرستو» از پشت پرده این درگیری را زیر نظر داشت. وقتی مقتول سیلی ای به صورت «امید» می زند و پشت به او ایستاده و می گوید تو دوستی هستی که از پشت خنجر می زنی و ای کاش الآن نیز با خنجر ضربه ای بزنی، امید پتکی از کنار حیاط بر می دارد و با سمت پهن آن ضربه ای به پشت سر «بردیا» می زند و این پسر را به قتل می رساند، سپس به صحنه ساختگی خودکشی می پردازد و...

* * *

خوانندگان گرامی با اشاره به تنها یک دلیل بازپرس شمس در روشن ساختن اینکه «بردیا» به قتل رسیده است، پاسخهایشان را به صندوق پستی روزنامه ایران ارسال کنید.

رانندگی آینه تمام نمای شخصیت

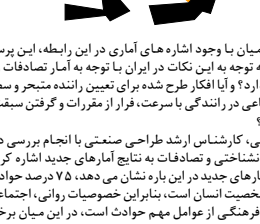

ضرب المثلی هست که می گوید: رانندگی کن تا بگویم که هستی!

کنه این جمله کوتاه را درحالی می توان به خوبی دریافت که تصادفات مرگبار جاده ای، حاصل از بی احتیاطی انسان، در کنار روند رو به ازدیاد شمار خودروها، بر فراوانی مرگ و میرها افزوده و در این شرایط است که بررسی و ریشه یابی علل حوادث رانندگی حاکی از آن است که علاوه بر یادگیری و کسب مهارت و تجربه در کنترل وسیله نقلیه، عوامل انسانی و روحی نیز در پیشگیری از وقوع حوادث رانندگی نقش ویژه ای دارد.

در حالی که سرعت غیرمجاز، عدم رعایت مقررات ترافیکی، ناکارآمدی و کمبود علایم راهنمایی و رانندگی، وضعیت نابسامان جاده های کشور بخشی از علل اصلی تصادفات و حوادث مرگبار جاده ای را به خود اختصاص داده است، عوامل انسانی و روحی و شرایط مؤثر حالات روانی راننده به عنوان یکی از شاخص های اصلی رانندگی به کلی نادیده گرفته شده و این در حالی است که کارشناسان مربوطه وضعیت مناسب خودرو و جاده، صلاحیت راننده برای رانندگی، داشتن تجربه کافی در کنار دوام تجربه، هوشیاری راننده و تست روحی و جسمی را از مهمترین عوامل پیشگیری از وقوع تصادفات برمی شمارند.

در این راستا نتایج بررسی ها در خصوص سیر ارائه گواهینامه رانندگی به متقاضیان نشان می دهد که در حال حاضر تنها شاخصه های پلیس برای اعطای گواهینامه به افراد، یادگیری فنی و تست های عملی است اما آیا به واقع داشتن دید خوب و صرفاً کنترل خودرو در امتحانات شهری می تواند ملاک صلاحیت افراد در رانندگی باشد؟

ناشناخته ماندن سهم تأثیرات حالات روانی و شخصیت افراد در رانندگی موجب شده رانندگی غیر اصولی، بدون کیفیت و خطرآفرین رواج یابد؛ چه بسا رانندگانی که دید مناسب دارند، به دنبال رنج حاصل از مشکلات و عقده های روانی اجتماعی، تربیتی و فرهنگی صلاحیت رانندگی را به واقع نداشته باشند، از این رو می توان اذعان کرد: تمام افرادی که موفق به اخذ گواهینامه شده اند لزوماً صلاحیت رانندگی ندارند.

دکتر ناصر مهران فرد، روانشناس بالینی با انجام تحقیقاتی در خصوص وضعیت روحی رانندگان جوان می گوید: « در جوانان و بخصوص آنان که به معلولیت جزیی در طول دوران رشد و نمو بسته شده اند، آمادگی برای عفو گذشت، همراهی و پذیرش وجود ندارد، چرا که در این گروه سنی، روح ضعیف و ماجراجویی تقویت شده است و برخی عکس العمل های آنی حین رانندگی، در نتیجه اختلالاتی است که در مرکز حسی سیستم عصبی رخ داده، به طوری که فرد مبتلا، وظایف حیاتی مورد نیاز در طول رانندگی را به کندی اعمال می کند.»

از نگاه روانشناسی سن، اخلاق، تجربیات، آموزش خوب، دید خوب، هوشیاری و سرعت عکس العمل، فرهنگ عمومی، سلامت جسمی، اثرات محیطی، تربیت خانوادگی، سلامت عضلات و مفاصل و فیزیولوژی خوب از مهمترین عوامل تأثیرگذار بر احراز صلاحیت رانندگان است، به طوری که این ارکان در کنار سایر عوامل پیشگیرانه از وقوع تصادف همچون وضعیت راه ها، وضعیت خودرو، آب و هوا، تجربه شناخت مسیر می توانند ایده آل های لازم رانندگی ایمن را به همراه داشته باشد.

از نگاه روانشناسان و کارشناسان مسائل اجتماعی، رانندگی یکی از مواردی است که شخصیت راننده را در اجتماع آشکار کرده و ابعاد فرهنگی، رشد اجتماعی و میزان ادب، نوع و روش انتخابی رفتارهای فرد در اجتماع را به معرض دید می گذارد، به طوری که اگر راننده با رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی به احساسات دیگران، حین رانندگی احترام گذاشته و نسبت به عابران پیاده انسانیت را مد نظر قرار دهد، شخصیت وی به عنوان راننده ای سلامت و اخلاق مدار شناخته می شود.

اما در مقابل راننده ای که به مقررات گردن نهاده و با عصابتیت و انتقامجویی رفتار کند، حتی در صورتی که فردی باهوش و تحصیل کرده باشد باز هم فاقد توانایی های روانی شخصیتی جهت رانندگی است.

به گزارش ایسنا، از آنجا که هدف از طرح تمامی موضوعات رسیدن به امنیت ترافیک و رانندگی بوده، یافتن پاسخ های مناسب جهت ارتقای مسائل روانشناختی مؤثر ضروری است و بر این اساس با آموزش اصول علمی رانندگی به عنوان پیش شرط راننده شدن، آموزش مسائل اخلاقی و رفتاری و عکس العمل های انسانی در برخورد با حوادث احتمالی باید مورد توجه قرار گیرد.

در این راستا نخستین تحقیق درباره احراز شایستگی حالت روانی راننده با محوریت رفتار انسانی رانندگانی طی سال ۱۹۲۹ در آمریکا انجام شد که حاکی از آن است که ۹۶ درصد حوادث از سوی رانندگانی که تجربه کافی دارند به وقوع پیوسته است.

در این میان با وجود اشاره های آماری در این رابطه، این پرسش مطرح می شود که توجه به این نکات در ایران با توجه به آمار تصادفات وقوعی چه جایگاهی دارد؟ و آیا افکار طرح شده برای تعیین راننده متبحر و سطح عمومی افکار اجتماعی در رانندگی با سرعت، فرار از مقررات و گرفتن سبقت غیر مجاز و... نیست؟

ندا نوابی، کارشناس ارشد طراحی صنعتی با انجام بررسی در خصوص تأثیرات روانشناختی و تصادفات به نتایج آمارهای جدید اشاره کرده و اذعان می کند: آمارهای جدید در این باره نشان می دهد، ۷۵ درصد حوادث جاده ها مربوط به شخصیت انسان است، بنابراین خصوصیات روانی، اجتماعی، تربیتی و باورهای فرهنگی از عوامل مهم حوادث است، در این میان برخی افراد با تخلف از مقررات، با اطمینان به این که دعا و دست نوشته هایی از این دست در داخل خودرو، آنها را از خطر تصادف و مرگ مصون می دارد، نسبت به رعایت نکات ایمنی حین رانندگی و توجه به مسائل اخلاقی و احترام گذاری به دیگران بی اعتنایی می کنند.

بنا بر تحقیقات به عمل آمده در یکی از کشورهای اروپایی، ۴۴ درصد رانندگان با تأکید بر این تفکر، تصاویری از قدیسین را در خودرو قرار می دادند و حتی آن را ضروری می دانستند؛ این درحالیست که راننده یا عابر، کارشناس و مهندس ترافیک و یا هر فرد عادی دیگر مؤمن به مقدسات، باید در کمال صداقت، مسؤولیت اجرای قوانین و مقررات یا تخطی از آن را پذیرفته و به این باور برسد که تجربه، استعدادهای طبیعی، تعادل جسمی و روحی و رفتار کریمانه است که به افراد برای رانندگی صلاحیت می دهد.